

فصل چهارم:

در مسیر ترسیم خط مشی

□ تدوین استراتژی و تاکتیک

تا سال ۱۳۴۷ به رغم وجود آموزش‌هایی در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی، خط مشی سازمان در قبال رژیم حاکم گنگ و مبهم بود. برای رهبری سازمان و اعضای آن، تا این زمان، روشن نبود که برای سرنگونی رژیم پهلوی - که هدف درازمدت و نهایی تشکیلات بود - چه خط‌مشی و چه شیوه و روش تاکتیکی را باید اتخاذ کرد و به کار گرفت تا دستیابی به هدف، به بهترین وجهی امکان یابد. عبدالله زرین‌کفش می‌گوید:

من همه چیز را در ذهنم ترسیم می‌کردم. فعالیت چریکی. در ذهن من جنبش، جنبش مشروطه بود، جنبش ویتنام بود ... آموزش‌های مقدماتی ما در سازمان، چریکی نبود. فرض کنید تماس با کانون‌های مردمی و فعالین بازار را در دستور کار خودمان قرار داده بودیم؛ یعنی چیزی شبیه جنبش ۱۵ خرداد پیش روی ما بود. نزدیکترین واقعه تاریخی که در ذهن ما تداعی می‌شد نهضت ۱۵ خرداد بود.

[...] من از وقتی که با سازمان آشنا شدم، طی یک پروسه، با تفاوتی که میان سازمان و سایر گروه‌ها بود آشنا شدم. فرض کنید نهضت آزادی مبارزه می‌کرد ولی مسالمت‌آمیز؛ و افرادی مثل مهندس بازرگان مصلحت‌جو قلمداد می‌شدند. ما جلسات محاکمات آنها را هم خوانده بودیم، محاکمات آقای طالقانی را هم خوانده بودیم. از مجموعه اینها می‌توانستیم بفهمیم که وارد جریانی شده‌ایم که یک خط فاصل بین خودش و سایر جریانات مسالمت‌جو می‌کشد

و مسئله «قهر» را مطرح می‌کند ... می‌گوید با این رژیم نمی‌شود وارد صحبت و دیالوگ شد. هرچه می‌خواندیم به این مطلب وصلش می‌کردیم.^۱

با اینکه فلسفه وجودی سازمان و تشکیل آن در سال ۱۳۴۴ چیزی جز نفی مشی مسالمت‌آمیز و پذیرش مبارزه مسلحانه نبود و سازمان هرگونه مبارزه‌ای خارج از این چارچوب را محکوم به شکست می‌دانست ولی باید توجه داشت که تشخص خط مشی درازمدت سازمان، یعنی ضرورت مبارزه قهرآمیز، بدین معنی نبود که ابعاد خصوصیات این مبارزه و چگونگی و شرایط کاربرد آن روشن بوده است؛ صرف اعتقاد به مشی مسلحانه - به صورت کلی و عمومی آن - در عین حال که نقطه افتراق و تمایز سازمان با دیگر احزاب و گروه‌های معتقد به مبارزه «قانونی» و مسالمت‌آمیز بود، لیکن به هیچ وجه کافی نبود و سازمان می‌بایست در اولین فرصت، مسئله خط مشی مشخص و تاکتیک مناسب یعنی زمان و نحوه کاربرد این مبارزه و جنبه‌های مختلف آن را بررسی می‌کرد.

این معضل، اگرچه در ابتدا ولی در اواخر سال ۴۶ و اوایل ۴۷، موجب نوعی ابهام و سردرگمی در برنامه‌ریزی‌های آموزشی و فعالیت‌های عملی سازمان شده بود؛ آنچنان که علاوه بر عناصر رهبری، کادرهای سازمان نیز احساس می‌کردند که اگر خط مشی - به وضوح - تعیین نشود، حرکت آن چیزی جز یک جنبش سرخود و کورکورانه نخواهد بود. «به گفته مرکزیت وقت، اگر سازمان به این کار مبادرت نمی‌ورزید، نوعی انفعال و رکود سازمان را فرا می‌گرفت و چه بسا کار و فعالیت آن به بن‌بست می‌رسید.»^۲ با درک این نقیصه و در جهت رفع آن، در ابتدای سال ۱۳۴۷ مرکزیت تشکیلات تصمیم گرفت که این مهم را در دستور کار سازمان قرار دهد. قرار شد هر فرد مسئول با عناصر تحت مسئولیت خود (تارده کادرها) این بحث را در میان گذارد و افراد تا زمانی معین (حدود دو ماه) جمع‌بندی خود را به مرکزیت سازمان ارائه دهند. به این ترتیب حدود ۳۰ نفر از عناصر رهبری، مسئولان و کادرهای سازمان بحث مربوط به خط مشی را در طول مدت تعیین شده، به صورت جمعی در حوزه‌های سه چهار نفره، پیش بردند و جمع‌بندی خود را به مرکزیت سازمان ارائه دادند. مرکزیت با جمع‌بندی مجموعه نظرات، خط

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین‌کفش؛ توجه شود که این مطالب توسط یکی از کادرهای مسئول (حاشیه مرکزیت) قبل از شهریور ۵۰ اظهار شده که بعدها به جمع مرکزی پیوسته است.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۷۴.

- مشی سازمان را در قبال رژیم حاکم تدوین نمود و در اختیار کلیه اعضای سازمان قرار داد.^۱ این مباحث، که در واقع ترسیم خط‌مشی «تاکتیکی» سازمان بود - و معمولاً به عنوان «استراتژی» از آن نام برده شده است، به اختصار چنین بود:
- ۱- ایران کشوری است زیر سلطه امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا؛ که اقتصاد آن تحت کنترل بورژوازی وابسته است. مناسبات اقتصادی حاکم، در نتیجه رفرم ارضی، از سیستم «بورژوا - مَلاک» به «بورژوازی وابسته» تبدیل شده است.
 - ۲- رفرم ارضی باعث شده که از بروز پتانسیل انقلابی در روستا جلوگیری شود؛ بنابراین شروع از روستا (نمونه چین) در ایران ممکن نیست.
 - ۳- رژیم ایران یک رژیم پلیسی است که همه نیروهای نظامی و انتظامی آن تحت سلطه پلیس سیاسی عمل می‌کنند؛ که آنها خود از سوی سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و آمریکا هدایت می‌شوند.
 - ۴- آگاهی مردم در درجه مناسبی است و دیگر گروه پیش‌تاز نیاز به افشای ماهیت واقعی رژیم ندارد.
 - ۵- برای توده‌ای کردن مبارزه و شکستن سدّ یأس، باید جوّ پلیسی را شکست و ثبات سیاسی رژیم را از بین برد؛ و چنین کاری تنها با عملیات مسلحانه امکان‌پذیر است.
 - ۶- سازمان، به اتکای ایدئولوژی توحیدی، باور دارد که سنت‌های انقلابی و مبارزاتی «تشیع» در بسیج توده‌های مردم در امر مبارزه می‌تواند نقش بارزی ایفا کند.
 - ۷- شروع مبارزه باید از «شهر» صورت بگیرد و آن‌گاه به «روستا» کشیده شود.
 - ۸- در بردن مبارزه به روستا، باید مناطق استراتژیک انتخاب شود؛ یعنی از جهات گوناگون انسانی، طبیعی و جغرافیایی و... مناسب باشد.
 - ۹- پیروزی نهایی از طریق تشکیل «ارتش آزادی‌بخش» و «جنگ چریکی روستایی» امکان‌پذیر است. سازمان، پس از بردن جنگ به روستا، باید در صدد تشکیل چنان ارتشی برآید.
 - ۱۰- سازمان، در تحلیل نهایی، تضاد اصلی حاکم بر جامعه را «تضاد خلق و امپریالیسم» تشخیص می‌دهد که حل آن و پیروزی خلق تنها از طریق یک مبارزه قهرآمیز توده‌ای درازمدت ممکن

۱. همان: ص ۳۶ و صص ۷۴-۷۵. شرح تأسیس...: ص ۳۷.

است.

این نتیجه‌گیری‌ها بیشتر تحت‌تأثیر انقلاب‌های کوبا و الجزایر و فلسطین و موج چریکی آمریکای لاتین - به شیوه‌ای تلفیقی - به دست آمده بود که البته رفرم ارضی در ایران و تغییر ساختار روابط در روستاها نیز در انتقال تز «روستا - شهر» به «شهر - روستا» تأثیر داشت؛ ولی در هر حال «روستا» فراموش نمی‌شد!^۱

□ تحلیل‌ها و مواضع سیاسی

برای درک بهتر فضایی که سازمان در آن به سر می‌برد و دریافت نقطه‌نظرهای استراتژیکی و تاکتیکی آن، لازم است آخرین تحلیل‌های سیاسی سازمان را بررسی کنیم. آنچه در پی می‌آید آخرین مواضع آنها است (تا پیش از ضربه شهریور ۵۰) و تنها از ذکر مجدد تحلیل طبقاتی و دیدگاه‌های اقتصادی صرف‌نظر شد؛ چراکه پیش از این در عنوانی مستقل آمد.

○ مرحله انقلاب

سازمان دید روشن و مشخصی از مرحله انقلاب ندارد. عنوان «انقلاب دموکراتیک» و «حکومت دموکراتیک» نیز بعداً با تأثیرپذیری از فرهنگ مارکسیستی مطرح شد؛ سعید محسن در دفاعیه خود، در بهار ۱۳۵۱، اظهار داشت:

درک سیاسی و فرهنگی جامعه به امر انقلاب، در همین یک سال اخیر بعد از شهادت برادران سیاه‌کلی ما، به طور عجیبی بالا آمده است؛ و مطمئنم که با شهادت سربازان سازمان مجاهدین خلق، انقلاب ما در جامعه ژرف‌تر و عمیق‌تر خواهد شد تا پایه‌های «حکومت دموکراتیک ملی» خود را مستحکم سازد.^۲

«سازمان عقیده داشت که انقلاب با شرکت کلیه توده‌ها مرکب از کارگران، دهقانان و اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و با رهبری طبقه کارگر به سرانجام خواهد رسید. سازمان بدون اینکه مرحله بینابینی و از جمله مرحله انقلاب دموکراتیک را در نظر داشته باشد، روی جنبه سوسیالیستی انقلاب تکیه داشت و آن

۱. شرح تأسیس...: صص ۴۳-۴۶. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۷۵-۷۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۲۹؛ سعید محسن.

را با مسئله نابودی استثمار و از بین رفتن طبقات توضیح می‌داد. البته اصطلاح جامعه بی‌طبقه توحیدی، اگر چه از همان ابتدا به لحاظ مضمونی مطرح بود لیکن تحت این عنوان دقیقاً از سال‌های ۵۰ به این طرف مطرح گردید؛^۱ و در این مورد در پاسخ به مارکسیست‌ها که می‌گفتند: آنچه که شما در نظر دارید عملاً همان است که مارکسیست‌ها معتقدند؛ سازمان می‌گفت: ما معتقدیم که این وظیفه [را] یک سازمان اسلامی و توحیدی می‌تواند انجام دهد و البته تا جایی که مارکسیست‌ها پایبند این مسئله باشند، در عمل با آنها همکاری خواهیم کرد. و در مورد مسئله رهبری سیاسی جامعه، این صلاحیت را در عین حال که برای سازمان قایل بود، اظهار می‌داشت که در صورت صداقت نیروهای مارکسیستی، دلیلی بر کنار گذاشتن آنها از شرکت در رهبری سیاسی ندارند.^۲

○ امپریالیسم^۳

سازمان، در توضیح «حق» و «باطل»، امپریالیسم جهانی را مهم‌ترین نیروی باطل عصر ما تحلیل می‌کرد؛ چراکه در شرایط کنونی این نیرو نقش اصلی را در بازداشتن توده‌ها و مستضعفان از مسیر تکامل (سبیل‌الله) ایفا می‌کند؛ و وقتی که مبارزه در راه خدا، برداشتن سدها و موانع راه تکامل و جنگ با نیروهایی است که این راه را سد می‌کنند (یصدون عن سبیل‌الله)، طبعاً «افضل الجهاد» مبارزه برای نابودی و از میان برداشتن امپریالیسم است که در تحلیل سازمان بزرگترین سد راه تکامل شناخته می‌شود.

در تبیین سیاسی پدیده امپریالیسم باید گفت که امپریالیسم عبارت است از مجموعه‌ای از کشورهای غربی و معروف به «آزاد» و «بلوک غرب» (اروپا و آمریکا)، که به استعمار و استثمار تمامی توده‌ها و مستضعفان جهان - چه در کشورهای خود و چه در سرزمین‌های دیگر - به خصوص در کشورهای جهان

۱. به طور مشخص این اصطلاح اولین بار در دفاعیه ناصر صادق، در فروردین ۵۱، به کار رفت: «سازمان مجاهدین خلق ایران با پذیرش ایدئولوژی مرگ، وظیفه خود می‌داند که در نوک پیکان مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی، راهگشای خلق به سمت جامعه‌ای توحیدی، آزاد، بی‌طبقات باشد.» قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۹۱؛ ناصر صادق. همچنین، ضمن دفاعیات میهن دوست، این جملات تکرار شده‌اند. همان: صص ۱۳۲-۱۳۳.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۷۳.

۳. همان: صص ۶۰-۶۲. شرح تأسیس...: صص ۱۰-۱۳. قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۶۹-۷۲ و ۷۸-۷۹ و ۸۵-۸۸؛ ناصر صادق. همان: صص ۱۲۳-۱۲۸؛ علی میهن دوست.

سوم پرداخته‌اند. آمریکا از اوایل این قرن، در سایه رشد سریع صنعت و سرمایه‌داری، به جرگه امپریالیست‌ها پیوست؛ تا آنجا که پس از جنگ جهانی دوم گوی سبقت را از دیگر کشورهای استعماری ربود و به تدریج در رأس آنها قرار گرفت.

پیش از نیمهٔ اخیر قرن بیستم، کشورهای مستعمره - مستقیماً - توسط استعمارگران اداره می‌شدند و حکمرانان سیاسی و نظامی کشور استعمارگر - مستقیماً - ادارهٔ امور این کشورها را در دست داشتند. افزایش آگاهی سیاسی توده‌های تحت ستم مستعمرات، به خصوص در دوران جنگ بین‌الملل دوم و پس از آن، باعث شد که موج مبارزات استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه در این سرزمین‌ها بالا رود و مردم این کشورها، به رهبری عناصر ملی و آزادیخواه، خواستار رهایی و آزادی خود از زیر یوغ استعمارگران شوند. این عامل سبب شد که استعمارگران قدیم و جدید، با - به اصطلاح - اعطای استقلال و آزادی به این کشورها و به رسمیت شناختن حاکمیت سیاسی آنها، سعی کنند این کشورها را زیر سلطهٔ اقتصادی خود درآورند.

این بار استعمار و استثمار این ملت‌ها به صورت غیرمستقیم و توسط حکومت‌های خودی ولی دست‌نشانده و سرسپردهٔ کشورهای استعماری انجام می‌گرفت. این شیوهٔ جدید، که با عنوان «استعمار نو» یا «نئو کلنیالیسم» معروف شد، هم مشکل شورش کشورهای تحت سلطه را که خواستار آزادی و استقلال بودند - تا مدت‌ها - حل می‌کرد و هم این امتیاز را برای استعمارگر (متروپل) داشت که با هزینهٔ کمتر و در واقع با هزینهٔ کشور تحت استعمار (کلنی) همچنان ثروت و ذخایر آنان را غارت می‌کرد.

در دوران «استعمار نو» اکثر کشورهای جهان سوم، به‌رغم استقلال ظاهری سیاسی، نه‌تنها از نظر اقتصادی وابستگی کامل به کشورهای امپریالیستی داشتند بلکه به تبع وابستگی اقتصادی هرگونه استقلال سیاسی را نیز از دست می‌دادند. آمریکا، انگلستان و فرانسه از مهم‌ترین کشورهای امپریالیستی‌اند که به همراه دیگر شرکای استعمارگروشان می‌کوشند، با این شیوهٔ جدید استعماری، کشورهای جهان سوم را - چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی - تحت سلطهٔ خویش نگه دارند؛ و از این طریق اولاً به غارت مواد اولیه و خام این کشورها، که شدیداً مورد نیاز صنایع امپریالیستی است، پردازند و ثانیاً سطح صنعت کشورهای مزبور را عقب نگه دارند، تولید و صادرات آنها را محدود به همان مواد خام نمایند و در واقع اقتصادی «تک‌محصولی» بر آنها تحمیل کنند. چنین است که آنها را از نظر صنعتی و - حتی - کشاورزی نیازمند خود می‌نمایند و از این راه کشورهای زیرسلطه را به صورت بازار

مناسب محصولات صنعتی و کشاورزی خود در می‌آورند؛ و بالاخره در جهت حفظ و تأمین امنیت لازم برای چپاول و غارت، بخش مهمی از درآمد این کشورها را به خرید سلاح‌های ساخت خود اختصاص می‌دهند و به این ترتیب با هزینه کشورهای زیرسلطه و با ابزارهایی چون پیمان‌های دوجانبه یا چند جانبه نظامی، زمینه‌های تثبیت و تحکیم وابستگی آنها به کشورهای امپریالیستی فراهم می‌آید.

از نظر سازمان، آمریکا در رأس کشورهای امپریالیستی قرار داشت. این قدرت بزرگ استعماری، با شیوه نو استعماری و به دنبال تضعیف امپراتوری‌های استعمارگر انگلیس و فرانسه در پی دو جنگ جهانی، توانست پای خود را جای امپریالیست‌های کهن بگذارد و بسیاری از کشورهای جهان سوم را وابسته سازد؛ و بدین طریق با انعقاد قراردادهای متعدد اقتصادی و پیمان‌های نظامی متنوع و پیچیده، برتری خود را بر دیگر کشورهای سرمایه‌داری غرب و ژاپن حفظ نماید.

○ شوروی و چین^۱

در تحلیل سازمان، انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و چین به عنوان انقلاب زحمتکشان و توده‌های تحت ستم این کشورها، به رهبری «لنین» و «مائو» - که ادامه دهنده راه انبیاء در دوران معاصر و انقلابیون پیشتاز تلقی می‌شدند - ارزیابی می‌شد. در خصوص شوروی سازمان بر آن بود که از دوره «استالین» و به خصوص پس از او، انحراف در دستگاه رهبری این کشور به وجود آمده و آن را روز به روز از ویژگی‌های انقلابی و توده‌ای - که «انقلاب اکتبر» تجسم آن بود - دور کرده و می‌کند؛ با این همه شوروی را «ضد انقلابی» تلقی نمی‌کرد و تضادهای بین شوروی و آمریکا و دیگر امپریالیست‌ها را - گرچه در مواردی از نوع تضادهای «غیرانقلابی» می‌دانست، در مجموع از مقوله «ضدانقلابی» ارزیابی نمی‌کرد.^۲

۱. شناخت: بخش‌هایی که در ادامه بحث «تشکیل گروه سیاسی» نقل شد. بخش‌هایی از، راه انبیاء راه بشر. رهنمودهای شیوه تحلیل... بخش‌هایی که نشانگر مواضع گذشته و حال سازمان بوده است. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۶۲-۶۴؛ با تلخیص و تصرف. قسمتی از دفاعیات سازمان... فزاهایی از دفاعیات سعید محسن، ناصر صادق و علی میهن دوست.

۲. از سال ۵۰ به این طرف، با توجه به نمودهای عینی رفتار شوروی در مورد ایران و خاورمیانه عربی، سازمان سیاست خارجی شوروی را زیر سؤال قرار داد و آن را در مواردی به نفع ارتجاع و امپریالیسم تلقی نمود؛ لیکن شوروی را کشوری امپریالیستی - آنچنانکه مارکسیست شدگان سازمان (مجموعه پیکار، نبرد و آرمان) بعدها

سازمان همواره انقلاب چین و رهبری آن - به خصوص شخص «مائو» و بعدها «لین پیائو» معاون وی - را مورد تأیید قرار می‌داد. این امر به ویژه در سال‌های نخستین بنیانگذاری سازمان بیشتر مشهود بود؛ چرا که در آن زمان، چین موضعی به شدت ضدآمریکایی داشت، در صدد بود تا در برابر «سازمان ملل متحد» - که در آن زمان عضویتی در آن نداشت - «سازمان ملل کشورهای جهان سوم» را پدید آورد، همکاری استراتژیک گسترده‌ای در همهٔ زمینه‌ها با کشورهای عضو جنبش عدم تعهد داشت و مهم‌تر از همه - در تحلیل و دید سازمان - اینکه در این کشور در سال ۱۹۶۷ یک «انقلاب فرهنگی» به رهبری مائو به راه افتاد که برخلاف برخی از جزمی‌گراهای مارکسیست که نقش عامل «اقتصاد» را بیش از حد عمده می‌کردند،^۱ بیانگر اهمیت یافتن نقش «فرهنگ» و «انسان» در تحولات اجتماعی بود.

عامل مهم دیگری که در تحلیل «ارادتمندانه» (سمپاتیک) سازمان از چین اثر گذار بود، منابع مکتوب آموزشی سازمان بود که بخش اعظم آن به «مائو» و «حزب کمونیست چین» تعلق داشت؛ تا آنجا که کلمات قصار «مائو»، که در کتاب سرخ توسط «لین پیائو» گردآوری شده بود و همچنین کتاب چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود نوشتهٔ «لیوشائوچی» رییس جمهور چین، که بعدها در جریان انقلاب فرهنگی طرد و تصفیه شد، مورد احترام و استناد سازمان و از منابع آموزشی آن بودند. با همین تحلیل بود که سازمان در نیمهٔ اول سال ۱۳۵۰، از طریق سفارت چین در فرانسه، کوشید با این کشور ارتباط برقرار کند تا بتواند از امکانات آن جهت آموزش نظامی افراد خود استفاده کند؛ که البته مورد موافقت سفارت قرار نگرفت.^۲ سازمان سیاست ضد شوروی چین را همواره از موضعی انقلابی ارزیابی می‌کرد و آن را مورد تأیید قرار می‌داد.

ارزیابی کردند - نمی‌دانست.

۱. انقلاب فرهنگی چین، که تبعات آن در خود چین شاید به شدت عوارض تصفیه‌های استالینی در شوروی بود و سرانجام روند «مائوزدایی» را در پی داشت، در مبانی ارزشی سازمان جزء «محکومات» بود. تا آنجا که سعید محسن، در دفاعیهٔ خود، تحقق اندیشهٔ امام علی (ع) را در آن می‌دید: «جهان امروز در اقصی نقاطش تحقق افکار بلند علی را نوید می‌دهد؛ اگر در چین به انقلاب فرهنگی می‌رسند، اگر در جامعهٔ کوبا [و] ویتنام نهضت‌هایی هستند که به ندای وجدان و اخلاق به سوی تعالی پیش می‌روند، اگر فداکاری انسان برای انسان امروز حماسهٔ تاریخ قرن بیستم را متصور می‌نماید، ما بر قله‌های تاریخ اندیشهٔ علی را محقق می‌بینیم.» قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۳۲؛ سعید محسن.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: بدیع‌زادگان، اصغر. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۶۳.

○ انقلاب‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش

سازمان از ابتدای تشکیل، مثل همهٔ جریان‌ها و افراد همان نسل که - با هر ایدئولوژی - در جریان مبارزه قرار داشتند و یا نسبت به مظالم امپریالیسم و رژیم شاه احساس بی‌زاری می‌کردند، تحت تأثیر دو جریان «کمونیستی» و «ناسیونالیستی» که هر یک به نحوی در مبارزات رهایی‌بخش در سطح جهان نقش داشتند قرار گرفته بود.

انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین، انقلاب ویتنام و بالاخره انقلاب کوبا نمونه‌هایی از جریان نخست بودند که سازمان به درجات مختلف تحت تأثیر فرهنگ آنها قرار داشت؛ و از آموزش‌ها و تجربیات این انقلاب‌ها در آموزش، خط‌مشی و عملکردهای خود سود می‌جست که برای نمونه می‌توان از مطالعه و آموزش کتاب‌ها و رساله‌های زیر نام برد: چه باید کرد (لنین) ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی (استالین)، چهار مقالهٔ فلسفی، آموزش خود را از نو بسازیم، اصلاح سبک کار حزبی، استراتژی جنگ‌های پارتیزانی در چین، کتاب سرخ (مائوتسه تونگ)، چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود (لیو شائوچی)، نوشته‌هایی دربارهٔ انقلاب ویتنام و آثار و کتبی که به انقلاب کوبا مربوط می‌شد؛ اعم از آنچه به خود کوبا و رهبر آن «فیدل کاسترو» می‌پرداخت و یا آثاری که در مورد فعالیت‌های مبارزاتی و چریکی «چه‌گوارا» در کشورهای آمریکای لاتین و به طور مشخص بولیوی نوشته شده بود؛ و نیز نوشته‌های متعدد «چه‌گوارا» و دیگر انقلابیون آمریکای لاتین مانند «کارلوس ماریگلا»، که پس از ترجمه به زبان فارسی مورد مطالعه و آموزش اعضای سازمان قرار می‌گرفت. عین تماسی که با سفارت چین در فرانسه گرفته شد، در همان زمان با سفارتخانه‌های ویتنام و کوبا نیز صورت گرفت؛ انگیزه نیز استفاده از تجربیات انقلابی این کشورها در جهت مبارزه با رژیم شاه و نابودی آن بود. از این تماس‌ها نیز نتیجهٔ مشخصی حاصل نگردید.^۱ در چارچوب جریانات کمونیستی باید از «عدن» و «ظفار» نیز نام برد که مورد تأیید سازمان بود.^۲

سازمان در قطب ناسیونالیستی و میهنی، یا انقلاب‌های ناسیونالیست و حرکت‌های استقلال‌طلبانه، بیش از همه تحت تأثیر و هوادار انقلاب الجزایر و انقلاب فلسطین بود؛ چراکه هر دو به دنیای اسلام تعلق

۱. خلاصه پرونده‌ها... بدیع‌زادگان، اصغر و باکری، علی. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۶۵.

۲. ارتباط با «جمهوری خلق یمن جنوبی»، که پیش‌تر «جبهه آزادیبخش خلق عدن» نام داشت و «جبههٔ آزادیبخش خلق ظفار» در سال‌های بعد از ۵۰ (به خصوص ۵۲-۵۴) نزدیکتر شد.

داشت و ایدئولوژی دینی و فرهنگ اسلامی در پیدایش آنها مؤثر بود. از این رو سازمان تلاش می‌کرد تجربیات این دو انقلاب را، که یکی از آنها (الجزایر) به پیروزی هم منجر شده بود، مورد استفاده قرار دهد.

در سال ۱۳۴۸ کتاب *افضل الجهاد* (برترین جهاد)، که «عمار اوزگان» یکی از کادرهای رهبری انقلاب الجزایر تألیف کرده و در آن روند انقلاب الجزایر و تاریخ آن را مورد تحلیل قرار داده بود، توسط سازمان - به صورت تلخیص شده - ترجمه شد؛ و متن کامل آن بعدها توسط دکتر حسن ابراهیم حبیبی ترجمه و توسط نهضت آزادی خارج از کشور منتشر شد.^۱

ترجمه متن تلخیص شده در سطح سازمان انتشار یافت و یکی از متون آموزش سیاسی آن قرار گرفت. خط‌مشی استراتژیک سازمان یعنی مبارزه مسلحانه چریکی، که در سال ۱۳۴۷ تعیین شد، تا حد بسیار زیادی تحت‌تأثیر انقلاب الجزایر و مبارزه مسلحانه در این کشور بود؛ که در ۱۹۵۴ توسط «جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر» شروع شد. سازمان بر این نظر بود که شرایط سیاسی ایران، پس از ۱۵ خرداد، شباهت زیادی به شرایط سیاسی الجزایر در سال‌های اول دهه ۵۰ میلادی دارد. مردم الجزایر، در آن مقطع تاریخی، نسبت به کارایی همه سازمان‌های سیاسی که نتوانسته بودند مبارزات مردم را علیه استعمار فرانسه رهبری کنند و به سرانجام رسانند، احساس سرخوردگی و نومیدی داشتند؛ و به خصوص نسبت به اختلافات سیاسی گروه‌ها و مرزبندی بین آنها کاملاً بی‌تفاوت شده بودند. این موجب شد که مردم نسبت به پیروزی هرگونه حرکت انقلابی علیه فرانسه بدبین باشند؛ به طوری که به قول «عمار اوزگان» فرانسه توانسته بود حاکمیت و سلطه خود را بر پایه این بدبینی و یأس توده‌ها تقویت نماید و به طور فعال بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به نیروهای خودی را در میان مردم دامن بزند.

«اوزگان» نتیجه می‌گیرد که برای از بین بردن روحیه سرخوردگی و یأس مردم، باید بدور از هرگونه مجامله سیاسی به «عمل انقلابی» پرداخت تا مردم در جریان عمل، اعتماد از دست رفته را باز یابند و امکان پیروزی علیه استعمار را باور نمایند. وی می‌گوید مردم الجزایر در مقطع سال ۱۹۵۴ و سال‌های پیش از آن، همانند پرنده‌ای که قدرت افسونگر مار او را هیپنوتیزم می‌کند، در برابر قدرت افسانه‌ای فرانسه و پلیس و ارتش آن که نزدیک به یک میلیون آن به الجزایر گسیل شده بود، مقهور شده بودند و

۱. استناد ما به تکثیر این کتاب توسط انتشارات ابوذر در سال ۱۳۵۷ است.

هیچ‌گاه نمی‌توانستند تصور مقاومت در برابر این نیروی استعماری و نابودی آن را به مخیلهٔ خویش راه دهند. در اینجا بود که می‌بایست به هر شکل ممکن این طلسم شکسته و نیروی واقعی مردم به آنها باز گردانده می‌شد؛ و در غیر این صورت، امکان هیچ‌گونه حرکتی از سوی مردم برای مقابله با فرانسه وجود نداشت. با چنین تحلیلی از شرایط سیاسی الجزایر، هستهٔ متشکل انقلابی با نام «جبههٔ آزادی‌بخش ملی الجزایر» شکل گرفت و در اول نوامبر ۱۹۵۴ یک رشته عملیات گستردهٔ تخریبی را در نقاط مختلف الجزایر علیه مؤسسات فرانسوی - الجزایری صورت داد. «اوزگان» این رشته عملیات را به «غرش رعد در آسمان بی‌ایر» تشبیه می‌کند که در ابتدا برای مردم الجزایر قابل باور نبود. با اوج گرفتن عملیات «ارتش آزادی‌بخش ملی الجزایر»، مردم به تدریج به نیروی خفتهٔ خویش آگاه شدند و توانستند باور کنند که «بال دارند و می‌توانند بر فراز مار استعماری فرانسه به حرکت درآیند». ملت الجزایر «قدرت پرواز» خود را این چنین باز یافت و در طول سال‌ها مبارزهٔ مسلحانه، بزرگترین ارتش استعماری جهان را شکست داد.

سازمان همین برداشت را در مورد وضع سیاسی ایران، در سال‌های پس از ۱۵ خرداد داشت و چنین تحلیل می‌کرد که در این شرایط، سازمان‌های سنتی ناتوانی خود را در رهبری مبارزات مردم به اثبات رساندند. مردم در عمل دریافته‌اند که این سازمان‌ها قابل اعتماد نیستند؛ چراکه درست در حادثه‌ترین شرایط، آنها را در برابر رژیم و نیروهای سرکوبگرش تنها گذاشتند. این امر زمینه را برای بدبینی و بی‌اعتمادی مردم نسبت به هرگونه تشکیلات و سازمان سیاسی فراهم ساخت. این بی‌حرکتی و بی‌اعتمادی را جز با ابراز شایستگی سیاسی و «انقلاب در عمل» نمی‌توان از بین برد. از این رو باید همان‌گونه که انقلابیون الجزایری در سال ۱۹۵۴ در الجزایر عمل کردند، سازمان نیز پس از کسب آمادگی‌های لازم سیاسی و نظامی، یک رشته عملیات نظامی گسترده را - به طور همزمان و مداوم - در تهران و دیگر شهرستان‌ها تدارک ببیند و از این طریق مردم را به نیروی خودشان واقف کند و اعتماد از دست رفته را بدان‌ها بازگرداند.^۱

وجود مشابهت در شرایط سیاسی الجزایر و ایران، به زعم سازمان، زمینه‌ای شد برای برخورد فعال با

۱. چنانکه ملاحظه می‌شود در تحلیل‌های سیاسی گروه‌ها و سازمان‌هایی که خود را «پیش‌تاز» قلمداد می‌کردند، چه سازمان مجاهدین خلق و چه چریک‌های فدایی خلق و - پیش از آنها - چه گروه جزنی و...، آنچه غلبه دارد احساس «قیم بودن» و «نمایندگی مردم» است. تعمیم شرایط سایر کشورها بر «مردم» ایران در این تحلیل‌ها نیز کاملاً مشهود است.

مسائل انقلاب الجزایر، تحلیل از نقاط قوت و ضعف آن و تلاش در به‌کارگیری و درس‌آموزی از تجربیات آن. آنچه یادآوری آن ضروری است، بررسی نگاه سازمان به حکومت الجزایر پس از کودتای ۱۹۶۵ «حواری بومدین» و کنار گذاردن «احمد بن بلا» از قدرت است. گرچه این اقدام گامی به عقب تحلیل می‌شد اما سازمان در مجموع حکومت «بومدین» را یک «دولت انقلابی» ارزیابی می‌کرد و با همین دید در نیمه اول سال ۱۳۵۰ تماس‌هایی با سفارت الجزایر در پاریس، با هدف استفاده از تجربیات نظامی انقلاب الجزایر و امکان دوره دیدن برخی از اعضای سازمان در این کشور، گرفته شد که به نتیجه‌ای منجر نگردید و عملاً ناکام ماند.^۱

در بخش مربوط به اعزام نیروهای سازمان به فلسطین، جنبه‌هایی از علایق سازمان به جنبش فلسطین را توضیح خواهیم داد؛ لیکن ضروری است در خصوص ریشه‌ها و علل این علایق و آنچه که - به طور کلی - نیروهای انقلابی ایران را با جنبش ضد صهیونیستی مربوط می‌ساخت، توضیحاتی داده شود.^۲

انقلاب فلسطین از آن جهت که بعد از سال‌ها سکوت و بی‌حرکتی اعراب و در پی شکست‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ موجودیت خود را اعلام کرده بود و از آن رو که در قلب خاورمیانه و ارتجاع منطقه در برابر بزرگترین زرادخانه آمریکا در خاورمیانه و خاور نزدیک، یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل ابراز وجود کرده بود و می‌توانست نه تنها بر سرنوشت صهیونیسم بلکه - پیش از آن - بر روی ارتجاع منطقه تأثیر اساسی بگذارد و بالاخره از آن جهت که مردم ایران نسبت به مسئله فلسطین از دیرباز علاقه خاصی نشان می‌دادند، مورد توجه فراوان سازمان قرار گرفت. بخش مهمی از آموزش سیاسی سازمان را مسائل مربوط به انقلاب فلسطین تشکیل می‌داد و حتی از سال ۱۳۴۶ تمامی گفتارهای «صوت العاصفه» به فارسی

۱. در گفتار دوم ضمن بیان تاریخچه و شرح فعالیت‌های دانشجویی خارج از کشور، به سابقه ارتباط اعضای نهضت آزادی خارج از کشور با دولت «جمال عبدالناصر» در مصر اشاره شد. به نظر می‌رسد با توجه به این سابقه و نیز نحوه استدلالی که در اندیشه بنیانگذاران سازمان بوده، «خط» این ارتباط‌ها و تماس‌های متعدد و عجولانه با دولت‌های شوروی، کوبا، ویتنام، الجزایر، چین و... و نوعی اتکا به کمک‌های خارجی - البته بیشتر به لحاظ امکانات آموزشی، که قطعاً تبعات سیاسی هم می‌داشته است - در تداوم همان تجربه‌ای بود که «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) از سرگذرانده بود؛ این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که بعضی از اعضای «سماع» بعداً در ارتباط مستقیم با سازمان در اروپا قرار گرفتند و اغلب فعالیت‌های تبلیغاتی، انتشاراتی و ارتباطی سازمان را عهده‌دار شدند.

۲. شرح تأسیس...: صص ۳۶-۳۷ و ص ۴۶.

ترجمه و در داخل سازمان منتشر می‌شد.

در جریان عمل نیز - چنانکه در جای خود توضیح داده خواهد شد - پس از تدوین استراتژی سازمان، مقدمات تماس و ارتباط با سازمان «الفتح» که بزرگترین و اولین سازمان چریکی فلسطینی بود و در مقایسه با سازمان‌های مارکسیستی با ایدئولوژی سازمان نیز تا حدودی همخوانی داشت، برقرار شد و بالاخره سازمان موفق گردید تعداد قابل ملاحظه‌ای از اعضا و کادرهای خود را برای گذراندن دوره آموزشی نظامی و چریکی به اردوگاه‌های فلسطینی اعزام دارد و رابطه‌ای نزدیک و عمیق بین سازمان و جنبش فلسطین - به خصوص «الفتح» - پایه‌گذاری شود.

از همان سال‌های ۴۹ و ۵۰، که سازمان در ارتباط نزدیک با انقلاب فلسطین قرار گرفت، ضعف‌های عمده‌ای را در این نهضت و به ویژه رهبری آن تشخیص داد که در سطح درون سازمان مطرح بود ولی اساساً به رابطه دو جریان نیز صدمه‌ای وارد نساخت. از جمله این ضعف‌ها، که در تحلیل سازمان طرح می‌شد، اینها بودند: ناتوانی «الفتح» در سازماندهی توده‌های فلسطین و استفاده از نیروی همه آنها در مبارزه با صهیونیسم، نداشتن یک تشکیلات مکتبی و مبتنی بر ایدئولوژی مشخص - چنانکه «الفتح» نیز خود را مجموعه‌ای از نیروهای مختلف با ایدئولوژی و گرایش‌های مختلف (اعم از اسلامی و غیراسلامی) می‌دانست - سازشکاری و مصالحه با رهبران مرتجع کشورهای عربی و درس نیاموختن از شکست‌هایی که در گذشته از سوی این رهبران به انقلاب فلسطین وارد آمده است.^۱

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۶۹.